

مباحث خارج اصول فقہ

استاد معظم

حضرت آیت اللہ حسینے گرگانے مطالعہ العالی

«اجتماع امر و نہی»

شمارہ: ۱۰

مرحوم آقای آخوند رحمته الله در مقدمه چهارم در واقع دارند به فرمایشات مرحوم صاحب فصول رحمته الله پاسخ می دهند. ایشان می فرمایند: مسئله جواز و امتناع اجتماع امر و نهی در شیء واحد مبتنی بر مسئله اصالت وجود و ماهیت است، به این بیان که اگر ما قائل به اصالت وجود باشیم در محل بحث باید امتناعی شویم و بگوییم اجتماع محال است؛ زیرا وجود خارجی، واحد است و واحد شخصی محال است هم واجب باشد و هم حرام، ولی اگر طرفدار اصالت الماهیه باشیم در محل بحث می باید جوازی شویم زیرا در ما نحن فیه دو ماهیت وجود دارد: صلاة و غضب، محذوری وجود ندارد که یکی متعلق امر و دیگری متعلق نهی باشد.

مرحوم محقق خراسانی می فرماید: فرمایش صاحب فصول درست نیست؛ زیرا مسلم است در فلسفه که یک وجود دارای یک ماهیت است و محال است که موجود به وجود واحد دارای دو ماهیت و طبیعت است و چنین چیزی از محالات است، چه اصالة الوجودی و چه اصالة الماهوی باشیم، چطور ممکن است در آن واحد تمام ذات و حقیقت زید انسان (حیوان ناطق) باشد و هم فرس (حیوان صاهل) ماهیات با یکدیگر تباین دارند و اجتماع دو ماهیت نوعیه تامه در یک وجود شخصی محال می باشد. در ما نحن فیه (صلاة در دار غضبی) حرکت در دار غضبی شیء واحد است و محال است وجود باشد اما ماهیت متعدد باشد.

می فرمایند: اشکالی در تحقق امتثال و حصول غرض در اتیان مجمع به داعی امری که متعلق به طبیعت است وجود ندارد، البته بنابر قول به جواز اجتماع امر و نهی مطلقاً در عبادات و توصلیات. اما در توصلیات که روشن است؛ چون غرض صرف وجود و تحقق آنهاست در خارج و بیشتر از این لازم نیست.

اما در عبادات بخاطر انطباق طبیعت **مأمور بها** بر این فرد **مأتی به** در خارج (مجمع)، گرچه مستلزم معصیت است چون که نهی بدان تعلق گرفته، مثلاً صلاة در دار غصبی برای اینکه مستلزم تصرف در دار غیر است و تصرف در ملک غیر بدون اذن و رضایتش حرام می‌باشد، ولکن فرض این است که صلاة و تصرف در مال غیر اتحاد ندارند پس این تصرف موجب فساد صلاة نمی‌شود و مانند نظر به اجنبیه در حال نماز، و گوش کردن غیبت در حال خواندن نماز، می‌باشد؛ چون اتحاد ندارند. و خواندن نماز در دار غصبی هم چون اتحاد ندارند؛ موجب فساد صلاة نمی‌باشد.

۲. اما بنابر قول به امتناع و تقدیم جانب و جوب بر حرمت نیز اشکالی در تحقق امثال و حصول غرض به اتیان به مجمع نیست؛ چون بنابر این فرض مجمع متمحض در این است که مصداق **مأمور به** است و دیگر **منهی عنه** نمی‌باشد و به همین خاطر این نماز دیگر معصیت نیست.

و اما بنابر تقدیم حرمت بر جوب، مجمع دیگر مصداق **مأمور به** نیست؛ چون بدیهی است که حرام معقول نیست مصداق واجب باشد، پس امثال به اتیان این چنین صلاتی محقق نمی‌گردد؛ زیرا با التفات به حرمت، قصد قربت امکان ندارد در صورتی که در عبادت قصد قربت معتبر می‌باشد، بلی اگر توصلی باشد امر با اتیان این چنین فردی ساقط می‌شود، چون غرض مولی به صرف تحققش حاصل می‌شود ولو اینکه تحقق در ضمن فعل حرام باشد. این در صورتی بود که عالم به حرمت باشد.

اما اگر جاهل به حرمت باشد؛ یا جهلش تقصیری است و یا قصوری.

اما بنابر اینکه تقصیری باشد، عبادت فاسد است؛ زیرا صحت عبادت متوقف بر سه امر است:

۱. فعل **فی حد نفسه** قابل تقرّب باشد.

۲. مکلف قصد قربت بنماید.

۳. صدورش از مکلف قبیح و مبغوض نباشد.

در موضوع صلاة در دار غصبی، صلاة قابلیت تقرّب را دارد و نیز مصلّی قصد قربت هم می کند، پس امر اوّل و دوم موجود هستند؛ چون مکلف و مصلّی جاهل به حرمت است پس قصد قربت از او متمشی می گردد و فرض بحث هم این است که صلاة ملاک دارد، پس قابلیت قصد قربت را دارد.

اما امر سوم: در محلّ بحث موجود نیست؛ چون که فعل (صلاة) گرچه **في حدّ نفسه** قابلیت تقرّب را دارد؛ چون مشتمل بر ملاک است، اما کاری مبعوض برای مولاست؛ چون فرض بحث این است که تصرّف در مال غیر است و **منهی** می باشد، و دیگر اینکه جهلش تقصیری است پس صدور این فعل دارای حُسن نیست بلکه قبیح می باشد، با توجه به آنچه که ملاحظه نمودید؛ امکان حکم به صحت عبادت وجود ندارد.

اما اگر جاهل قاصر باشد، عبادت صحیح است؛ چون امور سه گانه در آن وجود دارد.

اما امر اوّل؛ چون صلاة دارای ملاک است، پس قابلیت تقرّب را دارد. و جهل به حرمت؛ چون قصوری است، پس مانع از فعلیت حرمت می شود، روشن است که حرمت غیر فعلی مانع از صحت عبادت و قابلیت آن برای تقرّب نمی شود.

و اما امر دوم؛ مفروض این است که مکلف در این صورت متمکن از قصد قربت می باشد.

و اما امر سوم: چون جهلش قصوری است، پس صدور فعل و عبادت از مکلف قبیح نمی باشد، پس مانعی برای حکم به صحت عبادت وجود ندارد، گرچه عنوان امتثال تحقق پیدا نمی کند، برای اینکه عنوان امتثال در صورتی تحقق می یابد که **مأتی به، مأمور به** باشد؛ یعنی امر به آن تعلق گرفته باشد، پس به صرف محبویت و حکم به صحت آن، امتثال محقق نمی شود.

۱. جاهل قاصر عبارت از این است که؛ شخص می داند این خانه غصب است ولی معتقد به حلیت غصب است و احتمال حرمت آن را نمی دهد و یا اگر احتمال می دهد راهی برای علم و آگاهی به حکم آن را ندارد.
جاهل مقصّر عبارت از این است که؛ شخص احتمال می دهد که غصب حرام باشد و می تواند به حکم آن علم پیدا کند ولی در این مورد اقدامی نمی کند و با همان حالت جهل در دار غصبی نماز می خواند.

سقوط امر دائر مدار حصول امتثال نیست، بلکه دائر مدار حصول غرض است.

لذا در باب تعبدی و توصلی گفتیم که صحت عبادت متوقف بر قصد امر به تنهایی نیست بلکه در صحت عبادت قصد محبوبیت هم کفایت می‌کند، و یا اینکه مشتمل بر ملاک باشد.

۳. این امکان وجود دارد که در مقام بحث از (اجتماع امر و نهی) صحت عبادت بنا بر نظریه تبعیت احکام از مصالح و مفاسد در واقع و **نفس الامر** بگوییم که امتثال محقق می‌شود و به جهات مؤثره فعلی کار نداریم؛ چون عقل تفاوتی بین این فرد (مجتمع) و بقیه افراد در وفاء به غرضی که تعلق گرفته به طبیعت **مأمور بها** نمی‌بیند، چنانکه امتثال به اتیان غیر این فرد از طبیعت حاصل می‌شود به این فرد (مجتمع) هم حاصل می‌شود، پس از نظر عقل فرقی بین این فرد (محل اجتماع) از طبیعت با سایر افراد در تحقق امتثال نیست.

۴. عدم انطباق طبیعت **مأمور بها بما هی** بر این فرد (مجتمع) **یرتکز** بر تزامم جهات مصالح و مفاسد در مقام تأثیرشان در احکام واقعیه، بنابراین چون جهت حرمت اقوای از جهت وجوب در واقع و **نفس الامر** است **لا محاله** جهت حرمت مؤثر است بدون تأثیری از وجوب، پس مجمع دیگر مصداق برای واجب نیست.

اما اگر فرض شود عدم مزاحمتی بین جهات واقع و اینکه آن جهات اثری ندارند؛ چون مزاحمت فقط بین جهات واصله و مقام فعلیت احکام است، مجمع **بنفسه** مصداق برای طبیعت **مأمور بها بما هی** می‌باشد در نتیجه در اتیان به **مأمور به** (مجمع) امتثال هم می‌باشد؛ چون جهت وجوب، واصل به مکلف شده برای اینکه مفروض این است که مکلف به آن التفات دارد پس مؤثر است و دیگر حرمت اثرگذار نیست؛ چون به آن التفات ندارد. خلاصه اینکه ملاک واقعی اثرگذاری ندارد و نیز در حکم شرعی هم هرگز تأثیر ندارد، پس مؤثر فقط ملاک واصل و فعلی است (فعلی عبارت است از آنی که به او التفات دارد).

از ناحیه دیگر فرض بحث در این است که مجمع به حسب واقع دارای هر دو مناط و ملاک است، نهایت امر اینکه ملاک حرمت به حسب واقع اقوای از ملاک وجوب است. لکن گفته شده که اقوایت ملاک به حسب وجود واقعی اش اثرگذار نیست.

جهت سوم: ملاک واصل به مکلف هم ملاک وجوب است؛ چون مصلی و مکلف بدان التفات دارد و به ملاک حرمت التفات ندارد.

نتیجه این شد که مؤثر فقط ملاک وجوب است نه غیر آن، پس لازمه اش این می شود که مجمع مصداق **مأمور** به است فعلاً ولی محرّم این چنین نیست.

۵. در سابق گفته شد که مسئله اجتماع امر و نهی مبتنی بر این است که هر یک از دو متعلق امر و نهی دارای ملاک حکمشان هستند، بر هر دو مبنا (جواز - امتناع) و به همین خاطر این مسئله از مسئله تعارض امتیاز پیدا می کرد؛ چون در تعارض گفتیم یکی از آن دو دارای ملاک است و به همین جهت اگر دو دلیل وجوب و حرمت با هم تعارض کردند و ما دلیل حرمت را مقدم داشتیم چه از باب تخییر و یا از باب ترجیح، مجالی برای صحت عبادت نیست اصلاً گرچه فرض کنیم که جهلش به حرمت قصوری باشد؛ زیرا برای وجوب دیگر مقتضی در مورد اجتماع اصلاً وجود ندارد، بنابراین محال است که طبیعت **مأمور** به بر این فرد منطبق شود؛ چون **بالضرورة** محال است که حرام مصداق واجب شود.

آنچه گفتیم در صورتی بود که اجتماعی باشیم، اما اگر قائل به امتناع شویم و جانب حرمت را بر جانب وجوب مقدم بداریم، البته در موارد جهل قصوری و نسیان مجمع می تواند تصحیح شود؛ چون مجمع در این صورت مشتمل بر ملاک وجوب می باشد، مانعی از تقرّب بدان صلاة نیست لذا فقها فتوا داده اند به صحت صلاة در دار غصبی در صورتی که مصلی جهل قصوری به حکم و یا موضوع داشته باشد و یا اینکه نسیان پیدا کند، با اینکه مشهور امتناعی هستند و جانب حرمت را هم بر وجوب مقدم می دارند.

اشکال بر مرحوم آقای آخوند^{رحمته}: اگر کسی امتناعی باشد و قائل به اینکه ملاک امر، اقوی از ملاک نهی است، به همین جهت امر مقدم بر نهی می‌باشد، قاعدهً باید صلاة در دار غصبی را صحیح بداند و مناقشه مرحوم آقای بروجردی^{رحمته} هم جریان پیدا نمی‌کند؛ زیرا لازمهٔ چنین عقیده‌ای این است که صلاة در دار غصبی فقط به عنوان **مأمور به** بوده و عنوان **منهی عنه** نداشته باشد، در این صورت وجهی برای بطلان آن تصور نمی‌شود.

ولی با توجه به اینکه در بحث در مورد ثمرهٔ عملیه و مقام پیاده شدن بحث اجتماع امر و نهی است، حال اگر کسی امتناعی شد و جانب امر را مقدم داشت، این بحث در صورتی پیاده می‌شود که مکلف دارای مندوحه نباشد؛ زیرا اگر دارای مندوحه باشد یعنی هم بتواند در دار غصبی نماز بخواند و هم در بیرون از آن، تقدیم جانب امر بر نهی معنایی ندارد.

این اشکال در ارتباط به رقم ۲ می‌باشد.

گفتیم اگر مکلف عالم به موضوع و حکم باشد، با علم به حرمت غصب و یا جاهل مقصر باشد، تردیدی در بطلان صلاة او نیست؛ چون ملاک نهی را اقوی از ملاک امر می‌داند و لذا نهی را مقدم می‌دارد.

مرحوم آقای آخوند^{رحمته} فرمودند: اگر مکلف جاهل قاصر باشد، و بنا بر قول به امتناع و ترجیح جانب نهی، راهی برای بطلان نماز چنین مکلفی به نظر نمی‌رسد؛ چون او جاهل قاصر به حرمت غصب بوده و جاهل قاصر هم معذور است.

توضیح اشکال:

۲. ایشان با توجه به اینکه قائل به جواز اجتماع امر و نهی هستند می‌فرمایند: صلاة در دار غصبی که محلّ تضاد امر و نهی است علاوه بر ماهیت، عنوان مقرّبت و مبعّدیت وجود دارد، روشن است که ماهیت صلاة و حتی وجود ذهنی آن مقرّبت ندارد، بلکه اگر در خارج تحقق پیدا کرد عنوان مقرّبت هم تحقق پیدا می‌کند، ماهیت غصب یا وجود ذهنی آن نیز همین طور است، بلکه اگر وجود خارجی پیدا کرد مبعّدیت پیدا می‌کند. سپس می‌فرمایند: اگرچه صلاة و غصب از جهت عنوان و مفهوم و از حیث تعلق امر و نهی متعدد هستند ولی در ظرف مقرّبت و مبعّدیت که همان تحقق خارجی صلاة در دار غصبی باشد، بیش از یک وجود مطرح نیست، وجود واحد نمی‌تواند هم جنبهٔ مقرّبت داشته باشد و هم جنبهٔ مبعّدیت داشته باشد.

به نظر بدوی کلام مرحوم محقق خراسانی رحمته الله علیه صحیح به نظر می‌رسد، اما دقت نظر، چیز دیگری را بیان می‌دارد؛ چون مفروض کلام این است که این شخص امتناعی است و از طرف دیگر نهی را بر امر مقدم می‌دارد، لازمه چنین تفکری این است که صلاة در دار غصبی به هیچ عنوان **مأمور به نیست**، پس چگونه حکم به صحت این صلاة می‌توان نمود؟

اگر قائل شویم که صحت عبادت نیاز به امر دارد، چاره‌ای جز به بطلان صلاة در دار غصبی نداریم. جناب آقای آخوند رحمته الله علیه امتناعی که جانب نهی را مقدم می‌دارد برای صلاة در دار غصبی امری نمی‌توان درست کرد و چیزی بجز نهی وجود ندارد، و نتیجه جهل قصوری این است که این شخص مستحق عقوبت نیست، نه اینکه حکم صلاة در دار غصبی را تغییر می‌دهد؛ زیرا جهل قصوری مانع از تنجز و فعلیت تکلیف به حرمت می‌شود نه اینکه حرمت را به صحت صلاة تغییر دهد.

اگر مرحوم آقای آخوند رحمته الله علیه بفرمایند: در صحت عبادت ما نیاز به امر فعلی نداریم بلکه وجود ملاک امر برای صحت کافی است همانطور که در مسئله (امر به شیء مقتضی نهی از ضدّ است یا نه) فرموده‌اند: در صورت قول به عدم اقتضاء اگر کسی به جای ازاله، به سراغ نماز برود، نمازش صحیح است. گرچه امر فعلی ندارد اما ملاک امر که همان مصلحتی که در سایر نمازها است در این نماز هم می‌باشد و همین مقدار، برای صحت عبادت و نماز کفایت می‌کند.

و نیز ایشان در مقدمه هشتم و نهم فرمودند که مسئله اجتماع امر و نهی در خصوص متزاحمین پیاده می‌شود و در اجتماع متزاحمین هم هر دو حکم ملاک دارند، پس در نتیجه صلاة در دار غصبی هم صلاة و هم غصب هر دو ملاک دارند.

در جواب گفته می‌شود: بحث بنابر قول به امتناع و تقدیم جانب نهی است از کجا ملاک امر را کشف کنیم؟ و با فرض تقدیم جانب نهی اصلاً امکان دارد که امر ملاک دار باشد؟

و بر فرض پذیرش اینکه امر ملاک دارد و نیز می‌توان آن را کشف نمود، آیا صلاة در دار غصبی همانند صلاة به جای ازاله است، تا بشود وجود ملاک را کافی دانست و بگوییم چنانکه ملاک در صلاة به جای ازاله کافی بود، اینجا هم همان ملاک وجود دارد، پس کافی می‌باشد؟

بلی قائلین به جواز در ماده اجتماع می‌گویند دو عنوان وجود دارد: عنوان صلاة و عنوان غصب، صلاة متعلق امر و عنوان غصب هم متعلق نهی است، لذا مانعی ندارد که گفته شود صلاة در دار غصبی هم عنوان **مأمور به** و هم **منهی عنه** است و پس در این چنین نمازی هر دو ملاک «مصلحت ملزمه و مفسده ملزمه» وجود دارد.

اما امتناعی با تقدیم داشتن جانب نهی چه می‌تواند بگوید: صلاة در دار غصبی صحیح است و یا باطل می‌باشد؟ برای یافتن پاسخ به سؤال مذکور به امتناعی گفته می‌شود: دلیل شما بر امتناع چیست؟

مرحوم آقای آخوند^{رحمته} چهار مقدمه ذکر می‌کنند:

۱. بین احکام خمسۀ تکلیفیه تضاد وجود دارد.
 ۲. متعلق تکلیف در باب اوامر و نواهی آن فعلی است که در خارج از مکلف صادر می‌شود.
 ۳. تعدد عنوان موجب تعدد معنوی نمی‌شود، همانطور که صفات و اسماء الهی متعدد هستند ولی همه آنها به یک حقیقت اشاره دارند.
 ۴. وجود واحد ملازم با ماهیت واحده است، اگر چیزی از نظر وجود واحد باشد از نظر ماهیت هم واحد می‌باشد. ایشان از انضمام این مقدمات نتیجه می‌گیرند که اگر صلاة در دار غصبی هم واجب و هم حرام باشد اجتماع متضادین در شیء واحد لازم می‌آید، اجتماع وجوب و حرمت در آن واحد در شیء واحد امتناع عقلی دارد مانند اجتماع سواد و بیاض در آن واحد در شیء واحد.
- به مرحوم آقای آخوند^{رحمته} گفته می‌شود:

بر فرض تمامیت این مقدمات چهارگانه، شما می‌فرمایید: اگر صلاة در دار غصبی بخواهد وجوب و حرمت داشته باشد، اجتماع متضادین لازم می‌آید. پس چرا می‌فرمایید صلاة در دار غصبی هم دارای مصلحت ملزومه و هم مفسده ملزومه است؟ مگر بین مصلحت و مفسده تضاد وجود ندارد؟ بلکه تضاد بین مصلحت و مفسده تضاد بین دو واقعیت است، همانند تضاد بین سواد و بیاض. شما بین وجوب و حرمت که دو امر اعتباری هستند به تضاد قائل هستید، و بین مصلحت و مفسده که دو واقعیت خارجی هستند قائل نمی‌شوید.

اگر تضادی بین مصلحت ملزومه و مفسده ملزومه وجود نداشته باشد، می‌باید شیء واحد هر دو را داشته باشد، (مصلحت ملزومه یعنی **لازم الاستیفاء** و مفسده ملزومه یعنی مفسده‌ای که **لازم الاجتناب** است).

سؤال: اصولاً چنین چیزی امکان تصور را دارد؟ خیر. پس بین مصلحت ملزومه و مفسده ملزومه تضاد وجود دارد و شما هم چاره‌ای جز قبول ندارید.

و نیز مرحوم آقای آخوند رحمته الله قائل هستند که صلاة در دار غصبی دارای وجود واحدی است و از طرف دیگر می‌فرماید: تعدد عنوان موجب تعدد معنوی نیست، و ماهیت وجود واحد هم واحد است، پس چگونه ملتزم می‌شوید که صلاة در دار غصبی هم دارای ملاک صد درجه‌ای مصلحت و هم دارای مفسده صد درجه‌ای است؟ چون در مقدمه هشتم و نهم فرمودید که: اجتماع امر و نهی در جایی مطرح است که در ماده اجتماع هر دو ملاک باید وجود داشته باشد.

اگر از طریق تعدد عنوان می‌خواهید مسئله را حل نمایید، می‌بایست مبنای تان را تغییر دهید؛ یعنی باید از قول به امتناع اجتماع امر و نهی دست بردارید. و اگر می‌فرمایید: تعدد عنوان هم نمی‌تواند رفع تضاد نماید، پس چرا می‌فرمایید: حتی بنابر قول به امتناع هم، در ماده اجتماع، هر دو ملاک وجود دارند.

نتیجه بحث این شد که مرحوم آقای آخوند رحمته الله بنابر قول به امتناع و تقدیم جانب نهی، می‌باید بفرماید که در ماده اجتماع و محلّ تصادق (صلاة در دار غصبی) فقط نهی ملاک دارد، و در این صورت هم فرض بحث این بود که مکلف جاهل قاصر است، و جهل قصوری هم عذر می‌باشد؛ یعنی تکلیف نسبت به جاهل قاصر منجز

نیست پس مستحق عقاب هم نمی‌باشد، اما معذوریت و عدم تنجّز نهی نسبت به او موجب این نمی‌شود که ملاک امر برایش پیدا شود، وجود ملاک از کجا پیدایش می‌شود؟ بلکه چنین چیزی اصلاً امکان ندارد، آن هم با وجود ملاک نهی، و جهل قصوری مانع از تأثیر ملاک نهی در تنجّز تکلیف است، ولی اقتضا نمی‌کند که ملاک نهی کنار برود و ملاک امر به جای آن پدید آید.

پس بنابر قول به امتناع و ترجیح ملاک نهی بر امر، و اینکه در صحت عبادت وجود ملاک کافی است، در محلّ بحث، راهی برای احراز ملاک امر وجود ندارد.

اگر وجود ملاک را برای صلاة در دار غصبی بپذیریم، اما در اینجا نمی‌توانیم وجود ملاک امر را کافی بدانیم؛ چون فرق اساسی بین مسئله مورد بحث با مسئله صلاة و ازاله وجود دارد.

مرحوم محقق نائینی رحمته الله در مقام بیان این فرق می‌فرمایند: تزاحم دو قسم است: ۱. تزاحم حکمین. ۲. تزاحم ملاکین که همان تزاحم مقتضیین باشد.

اما تزاحم حکمین؛ به این معناست که این دو حکم در مرحله جعل و انشاء هیچ‌گونه تقیید و محدودیتی برای آنها وجود ندارد، حکم به ماهیت به لحاظ جمیع افراد آن، حتی افرادی که در آینده تحقق پیدا می‌کنند تعلق گرفته، مثلاً حکم وجوب **إنقاذ** در **انقاذ الغریق** به همه افراد **غریق** تعلق گرفته و از نظر جعل حکم هیچ‌گونه تقییدی در کار نیست، تزاحم از اینجا ناشی می‌شود که مکلف در مقام عمل نمی‌تواند هر دو را در آن واحد انجام دهد و این هم چیزی است که به مکلف ارتباط دارد نه به امر مولای امر.

سپس مرحوم آقای نائینی رحمته الله می‌فرمایند: در مسئله ازاله و صلاة اگر قائل به عدم اقتضاء شدیم ولی بین امر به صلاة و امر به ازاله، تزاحم وجود دارد، و این تزاحم هم از قبیل تزاحم بین حکمین است و در ارتباط با مکلف؛ زیرا مکلف نمی‌تواند بین ازاله و صلاة جمع کند، لذا اگر در موردی بتواند بین این دو جمع کند مشکل و تزاحمی در کار نخواهد بود.

اثر مسئله تزامم بین حکمین این است که اگر کسی نسبت به وجوب ازاله جاهل قاصر بود و با وجود مشاهده نجاست هم اقدام به صلاة کرد نماز او صحیح است و هیچ مشکلی ندارد؛ زیرا اطلاق امر به صلاة شامل این فرد هم می شود، و امر به ازاله به جهت جهل قصوری منجزیت ندارد و برای این شخص فعلیت ندارد و فرض هم این است که امر به شیء مقتضی نهی از ضدش نیست.

و اما تزامم ملاکین؛ در این صورت پای مکلف در کار نیست و هرچه هست مربوط به خود مولی و در مرحله جعل مولی است، بلکه مربوط به قبل از جعل است؛ چون مولی قبل از جعل حکم ملاحظه می کند که صلاة در دار غصبی مثلاً ملاک وجود دارد یا خیر، و نیز در مورد نهی هم ملاک را ملاحظه می کند، اگر هر دو ملاک وجود داشته باشند مولی نمی تواند مطابق هر دو ملاک جعل حکم کند؛ زیرا بنابر فرض امتناع اجتماع امر و نهی و تقدیم جانب نهی، در این صورت مولی می بیند که ملاک نهی اقوی از امر است، لذا در مقام جعل حکم، فقط حکم نهی را جعل می کند، در نتیجه صلاة در دار غصبی حکم به جز حرمت نخواهد داشت.

اگر کسی سؤال کند با توجه به آنچه گفته شد با اطلاق «**اقیموا الصلاة**» چه باید کرد؟ جواب می فرماید: لازمه قول به امتناع و تقدیم جانب نهی این می شود که ما اطلاق مذکور را تقیید می زنیم به صورتی که صلاة در دار غصبی نباشد و با غصب اتحاد پیدا نکند، و اما اطلاق **لا تغصب** به قوت خود باقی می ماند، و در مورد بحث هم نهی **لا تغصب** شامل جاهل قاصر نمی شود و بنابراین استحقاق عقوبتی در کار نیست.

حالا چه دلیلی برای صحت نماز در دار غصبی وجود دارد؟ اگر ما **لا تغصب** نداشتیم و مولی از همان اول صلاة مقیّد به غیر دار غصبی را واجب می کرد ما نمی توانستیم صلاة در دار غصبی را محکوم به صحت می کردیم هرچند برای صحت عبادت وجود ملاک کافی باشد؛ چون که ملاک صلاة مغلوب و منکسر شده و مولی قبل از مرحله جعل آن را کنار زده است و تمام توجه اش به نهی است و در این صورت وقتی نهی جاهل قاصر را دربرنگرفت و فعلیت ندارد، لازمه اش این نیست که ملاک امر از مغلوبیت خارج می شود؛ چون مولی با تقییدی که به اطلاق **اقیموا الصلاة** زد، راه برای صحت آن را مسدود کرد.

بعد از بیان مطالب مذکور می‌فرمایند: بهتر است در باب تزاحم ملاکین عنوان تزاحم را به تعارض تغییر دهیم؛ زیرا آنچه در ارتباط با مولی و انشاء حکم است فقط یک ملاک است و آن هم بنا بر امتناع تقدیم جانب نهی، ملاک نهی است در حالی که در تزاحم هر دو ملاک دخیل هستند و مولی بر طبق هر دو ملاک حکم می‌کند. خلاصه اینکه مرحوم محقق نائینی رحمته الله می‌فرمایند: در تزاحم بین حکمین که مسئله ازاله و صلاة مطرح است، و جهل قصوری نسبت به تکلیف واجب اهم موجب عدم تنجز اهم می‌شود، ولی تکلیف به مهم امرش باقی است بدون اینکه آن امر تقییدی خورده باشد؛ یعنی امر به وجوب ازاله، اطلاق امر «**اقیموا الصلاة**» را تقیید نزده است، به همین جهت جاهل قاصر می‌تواند نماز بخواند و نمازش هم صحیح است، اگر امر نباشد اما ملاک وجود دارد. اما در تزاحم ملاکین که به تعارض برمی‌گردد یک ملاک بیشتر وجود ندارد و آن هم ملاک نهی است و جهل قصوری نسبت به نهی هم گرچه مانع از تنجز حرمت است ولی راهی برای صحت صلاة نمی‌شود.^۳

اشکال امام خمینی رحمته الله بر فرمایش محقق نائینی رحمته الله:

در تزاحم بین ملاکین مثل صلاة در دار غصبی، مرحوم آقای نائینی رحمته الله فرمودند که مولی در مقام جعل مقایسه‌ای بین دو ملاک امر و نهی می‌کند و ملاک نهی را راجح بر ملاک امر می‌بیند و به همین جهت حکم را مطابق با ملاک نهی جعل می‌کند.

اشکال امام خمینی رحمته الله: معنای مرجوحیت و مغلوبیت ملاک امر این نیست که ملاک امر بطور کلی از بین برود و معدوم گردد، بلکه معنایش این است که ملاک امر مغلوب ملاک نهی واقع شود و ملاک نهی که غالب است سبب می‌شود که مولی حکم را مطابق ملاک نهی جعل کند.

۳. فوائد الاصول، ج ۲، ص ۴۳۱ - ۴۳۴.

حال که ملاک امر وجود دارد و وجود ملاک هم برای صحت عبادت کافی است و نهی که بخاطر جهل قصوری که از تنجز و فعلیت افتاده، پس چرا حکم به بطلان صلاة در دار غصبی بنماییم؟

و اینکه فرمودید: **مانحن فیه** به تعارض برمی گردد این سخن صحیح نیست؛ زیرا در تعارض بیش از یک ملاک وجود ندارد در حالی که در **مانحن فیه** هر دو ملاک وجود دارند؛ چون می فرمایید تزامم ملاکین مطرح است پس چگونه می فرمایید ملاک امر بخاطر مغلوبیت منعدم می شود.

اگر مرحوم میرزای نائینی رحمته الله بفرماید بین صلاة در دار غصبی با ازاله و صلاة (در اقتضاء امر به شیء نهی از ضد را و با قول به عدم اقتضاء) فرق وجود دارد؛ زیرا در تزامم بین ملاکین بعد از مغلوبیت ملاک امر و حکم بر طبق ملاک نهی، نتیجه اش تقیید «**اقیموا الصلاة**» توسط «**لا تغصب**» است، ولی **اقیموا الصلاة** نمی تواند **لا تغصب** را تقیید بزند، **لا تغصب** به اطلاقش باقی، اما **اقیموا الصلاة فی غیر الدار المغصوبة** چون تقیید خورد، اما در تزامم بین حکمین هیچ گونه تقییدی در کار نیست؛ چون مشکل از ناحیه مکلف است که در مقام عمل نمی تواند هر دو را با هم انجام دهد.

پاسخ امام خمینی رحمته الله: فرمایش شما قابل قبول نیست؛ چون همان طور که **لا تغصب** آیه مبارکه را تقیید می زند، دلیل وجوب ازاله نیز دلیل وجوب صلاة (**اقیموا الصلاة**) را تقیید می زند؛ زیرا مولای عالم حکیم می داند این صلاة در زمانی با ازاله که واجب اهم است، تزامم پیدا می کند و روشن است که صلاة مزاحم با ازاله امری ندارد و در این صورت چاره ای جز التزام به تقیید **اقیموا الصلاة** نیست برای اینکه عدم تعلق امر به صلاة مزاحم با ازاله با اطلاق **اقیموا الصلاة** قابل جمع نیست و لازمه عدم تعلق امر به صلاة مزاحم با ازاله، خروج آن از دایره **اقیموا الصلاة** است و این همان تقیید است.

نتیجه این شد چنان که اطلاق **لا تغصب**، **اقیموا الصلاة** را تقیید می زند، اطلاق امر به ازاله نیز **اقیموا الصلاة** را تقیید می زند، پس بخاطر اهمیت ازاله و اطلاق امرش دیگر صلاة مزاحم **مأمور به** نخواهد بود؛ چون با وجود

امر به ازاله اگر صلاة هم امر داشته باشد امر به ضدین لازم می آید، پس صلاة مزاحم از دایره **اقیموا الصلاة** بیرون می آید و این همان تقيید است.

اگر مرحوم محقق نائینی رحمته الله بفرماید: می پذیریم که در هر دو صورت تقيید وجود دارد، ولی تقيید در باب تزاحم حکمین با تقيید در تزاحم ملاکین فرق دارد؛ چون در تقيید تزاحم ملاکین با مقام جعل و انشاء ارتباط دارد و در تزاحم حکمین ارتباط به مکلف و مقام فعلیت است.

در باب تزاحم بین ملاکین در همان مقام انشاء و جعل، **اقیموا الصلاة** را مقید کرد به غیر **دار غصبی** و **لا تغصب** به اطلاقش باقی ماند و تقدّم بر **اقیموا الصلاة** دارد بخاطر اقوایت و تقدیم جانب نهی بر امر، اما در تقيید در تزاحم حکمین به انشاء بر نمی گردد بلکه در این مقام هر دو حکم اطلاق دارند و تقيید بر می گردد به مرحله فعلیت؛ یعنی حکم **ازل النجاسة** به خاطر اهمیت و فوریتش فعلیت پیدا می کند و در خارج پیاده می شود ولی **اقیموا الصلاة** نمی تواند پیاده شود.

جواب: این فرق قابل قبول است، ولی این مقدار از فرق نمی تواند در مورد بحث جهت فارق شود، دلیل صحت صلاة در تزاحم بین حکمین (ازاله و صلاة) وجود حکم انشائی غیر فعلی نیست بلکه وجود ملاک است که این حکم انشائی بر طبق آن جعل شده است، و این چنانکه در صلاة مزاحم با ازاله وجود دارد در مورد صلاة در دار غصبی هم هست؛ زیرا فرض بحث این بود که صلاة در دار غصبی هم ملاک دارد منتها مغلوب ملاک نهی شده است و بطور کلی منعدم نشده است، پس حکم به بطلان صلاة می کنیم با وجود ملاک.

مرحوم آقای خوئی رحمته الله پس از بیان فرمایشات مرحوم آقای آخوند خراسانی رحمته الله در مقام اشکال بر آنها می فرماید: اساس قول به امتناع در مسئله اجتماع امر و نهی، عبارت است از اتحاد متعلق امر و نهی در مورد اجتماع، بنابراین بین دو دلیل امر و نهی تعارض درمی گیرد؛ چون محال است که شیء واحد در آن واحد هم **مأمور به** و هم **منهی عنه** باشد، پس ناگزیریم که به سراغ قواعد باب تعارض و مرجحات آن برویم، پس اگر دلیل امر را بر

دلیل نهی مقدم بداریم از باب ترجیح و یا تخییر (البته بنابر قول به تخییر) اشکالی در صحت نماز در دار غصبی (صحت عبادت با اتیان مجمع) نیست؛ چون مصداق **مأمور به** تنهاست و **منهي عنه** نمی باشد.

و اگر دلیل نهی را مقدم داشتیم، اتیان به مجمع (صلاة در دار غصبی مثلاً) صحیح نیست؛ چون که فعلاً **منهي عنه** است، پس محال است که مصداق **مأمور به** شود، بدیهی است که معقول نیست حرام، مصداق واجب گردد. پس اطلاق دلیل واجب (**اقیموا الصلاة** مثلاً) مقید می شود به غیر این صورت، فرقی هم ندارد که **واجب توصیلي** یا **تعبدي** باشد؛ چون محال است که **محرم** مصداق واجب گردد مطلقاً، بلی فقط فرق بین این دو واجب در قصد قربت است در عبادی، پس صحیح نیست اتیان به مجمع در مورد **توصیليات فضلاً عن التبعديات** چون **مأمور به** مقید شده به غیر از این صورت، پس این فرد (مجمع) مصداق **مأمور به** نیست تا اتیانش **مجزي** باشد؛ زیرا **إجزای غیر مأمور به** اگر می خواهد **مجزي** از **مأمور به** شود نیاز به دلیل دارد، پس مقتضای قاعده **عدم إجزاست** و در این ناحیه هم فرقی بین **توصیلي** و **تعبدي** نمی باشد.

بلی از خارج استفاده می شود که غرض در **واجب توصیلي** حاصل می شود به مطلق وجودش در خارج ولو در ضمن فرد **محرم**، مثل ازاله نجاسة از بدن و لباس به آب غصبی؛ چون غرض حصول ازاله نجاسة است، اما اگر چنین دلیل خارجی در کار نباشد، حکم به صحت نمی توان کرد و امر هم ساقط نمی شود.

مانند **تکفین میّت**، ولو اینکه **واجب توصیلي** می باشد، پس با کفن غصبی امر به **تکفین میّت** ساقط نمی شود، بلکه از موارد اجتماع امر و نهی است.^۴

۴. مرحوم آقای خوئی رحمته الله در **واجب تعبدي** و **توصیلي** فرموده اند: **واجب توصیلي** بر چند قسم است: ۱- **ما لا یترتب الغرض**

علی مطلق وجوده فی الخارج، بلکه غرض بر وجود خاص بر آن مترتب است، مثلاً در ضمن فرد حرام نباشد، یا از مجنون یا صبی صادر نشود مثلاً در باب **تحنیط میّت**، **مماثلت** شرط است، **اغسال ثلاثة** مترتب باشد. ۲- **توصیلي**؛ یعنی **مباشرت** از

پس فرمایش مرحوم آقای آخوند رحمته الله که فرموده‌اند: اگر واجب توصلی باشد غرض حاصل می‌شود به اتیان مجمع، تصدیق آن ممکن نیست.

خلاصه کلام: قول به امتناع بر وحدت مجمع از حیث ماهیت و وجود **مرتکز** است، لذا معارضه درمی‌گیرد بین اطلاق دلیل امر و دلیل نهی و نیاز دارد به مرجحات رجوع شود، پس اگر دلیل نهی را بر اطلاق امر مقدم بداریم مجمع مبعوض مولی و در واقع **محرم** است و لذا در واقع و **نفس الامر** مصداق واجب نیست. این در صورتی است که مکلف علم به حرمت داشته باشد.

و نیز با جهل تقصیری یا قصوری؛ چون احکام واقعیه ثابت هستند برای متعلقاتشان در واقع و **نفس الامر**، علم و جهل مکلف در آنها دخیل نیست ابداً؛ چون بواسطه مکلف حکم تغییر نمی‌کند، مثلاً اگر چیزی در واقع حرام باشد و مکلف هم به آن حرام علم نداشته باشد، حرمت تغییر نمی‌کند.

و ثانیاً: معقول نیست حرام، مصداق واجب باشد. گرچه مکلف جاهل به حرمتش باشد، و یا معتقد به وجوبش باشد؛ چون واقع **لا ینقلب عما هو علیه**. پس واجب بر مجمع قابل انطباق نیست البته با فرض تقدیم جانب نهی، پس امر با اتیان به مجمع، حتی اگر واجب توصلی باشد با علم به حرمت و یا جهل به آن ساقط نمی‌شود، مگر اینکه سقوط امر با دلیل خارجی اثبات شود، بنابراین صلاة در دار غصبی با علم به مبعوضیت و حرمت آن، بلکه با جهل به حرمت، موجب تغییر واقع نمی‌شود، گرچه جهل قصوری باشد. و علم به وجوبش هم موجب وجوب واقعی آن نمی‌شود و حرمت از بین نمی‌رود.

صحت عبادت منوط به دو رکن اساسی است:

۱. تحقق قصد قربت.

مکلف شرط نیست بلکه به **فعل غیر** هم، **ذمه** اش **ساقط** می‌شود چه به **تبرع** یا **نیابت**. ۳ - **توصلی**؛ یعنی التفات و اختیار شرط نیست. محاضرات، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲. خود فعل **في نفسه** محبوب باشد و قابل تقرّب باشد، پس با **انتفاء** یکی از این دو رکن عبادت صحیح واقع نمی‌شود؛ چون فعل اگر محبوب نباشد، تقرّب به آن ممکن نیست تا چه رسد به اینکه در واقع و **نفس الامر** مبعوض باشد، یا محبوب باشد و مکلف قصد قربت نکرده باشد، پس عبادت فاسد است، در **ما نحن فيه** گرچه از مکلف جاهل قاصر قصد قربت امکان دارد، ولی مجمع مانند صلاة در دار غصبی بنابر قول به امتناع و تقدیم جانب نهی در واقع و **نفس الامر** محبوب نیست و صلاحیت برای تقرّب را ندارد؛ چون متمحض در حرمت و مبعوضیت واقعی است.

بلی فقط جهل قصوری، موجب معذوریت و غیر استحقاق عقاب بر ارتکاب حرام واقعی و **نفس الامر** می‌شود.

آنچه گفته شد مطابق مبنای ما، که مسئله اجتماع، بنابر قول به امتناع، داخل کبرای باب تعارض می‌شود و لذا احکام آن را پیاده می‌کنیم.

و اما بنابر نظر خود مرحوم آقای آخوند رحمته الله از باب قصد ملاک، در صورتی که ملاک مزاحم با چیز دیگری نباشد، بخصوص اگر آن چیز **اقوی** باشد، چنانکه مفروض بحث همین است که جانب نهی را مقدم داشته‌ایم، ملاک مزاحم هیچ اثری بر آن مترتب نیست، و قصدش هم مقررّ نمی‌باشد، بنابر تبعیت احکام مر، جهات واقعیه را نه جهات واصله، و مفروض این است که ملاک وجوب مزاحم با ملاک حرمت است در مورد اجتماع، پس **لا یكون صالحاً للتقرّب به.**

پس حکم به صحت صلاة در دار غصبی (مجمع بین امر و نهی) نیز بنابر مبنای امتناع، نمی‌توان کرد، نه از ناحیه امر و انطباق **مأمور به بر ماتی به** در خارج و نه از ناحیه ملاک؛ چون **مزاحم اقوی** وجود دارد.

اشکال بر نقطه «رقم ۳»

مرحوم آقای آخوند رحمته الله فرمودند: در مقام «اجتماع امر و نهی» ممکن است که گفته شود امتثال محقق می شود حتی بنا بر تبعیت احکام مر، جهات مصالح و مفسد واقعی را نه بخاطر جهات مؤثره در آنها فعلاً؛ زیرا عقل تفاوتی نمی بیند بین این فرد (مجمع) و بقیه افراد در **وفاء** به غرض مترتب بر **طبیعت مأمور بها**.

توضیح اشکال آقای خوئی رحمته الله بلکه عقل تفاوت می بیند بین این فرد (مجمع) و بقیه افراد؛ چون که این فرد بما اینکه مصداق **طبیعت مأمور بها** نیست پس **طبیعت مأمور بها** منطبق بر این فرد نیست، در نتیجه امکان ندارد که احراز شود این فرد **وافی** به غرض مترتب بر **طبیعت مأمور بها** است؛ چون تنها راه احراز وفایش به غرض مترتب بر طبیعت منحصر در انطباق طبیعت بر این فرد است و با عدم انطباق، طریقی برای احراز وجود ندارد؛ چون که عدم انطباق، با وجود مقتضی برایش چنان که امکان دارد که از ناحیه وجود مانع باشد، امکان دارد که از ناحیه عدم مقتضی باشد، طبیعی است که عقل با این احتمال، حکم به حصول امتثال در اتیان به مجمع و سقوط امر ندارد.

و اما اشکال بر نقطه «رقم ۴»

مرحوم آقای آخوند رحمته الله فرمودند که عدم انطباق **طبیعت مأمور بها** بر مجمع، **مرتکز** است بر **تزامم جهات مصالح و مفسد** در مقام تأثیر در احکام واقعیه و چون جهت **حرمت، اقوی** است از جهت وجوب در واقع و نفس الامر، پس حرمت مؤثر است، نه وجوب. پس مجمع، مصداق برای واجب نیست. اما اگر فرض شود عدم مزاحمت بین مصالح و مفسد در واقع، و اثری هم ندارد و مزاحمت فقط بین جهات واصله است در مقام فعلیت احکام، **مجمع بنفسه** امکان دارد که مصداق برای **طبیعت مأمور بها** باشد، پس اتیان به آن امتثال امر، متعلق به طبیعت است؛ چون جهت وجوب واصل است؛ زیرا ملتفت به آن است پس جهت وجوب مؤثر است و جهت حرمت خیر؛ چون جاهل قاصر به آن التفات ندارد، پس ملاک واقعی مؤثر نیست و آنی که مؤثر است ملاک واصل فعلی است.

و از جهت دیگر، مجمع دارای مناط برای هر دو حکم است، نهایت این است که ملاک نهی **اقوی** است بحسب واقع و **نفس الامر** از ملاک وجوب و اقوایت ملاک، اثرگذار نیست به حسب وجود واقعی اش، و ثالثاً: ملاک واصل به مکلف که ملاک وجوب باشد و همین هم مورد التفات مکلف است دون ملاک حرمت. پس مؤثر ملاک وجوب است نه ملاک حرمت، لازمه اش این است که مجمع، مصداق برای **مأمور به فعلاً** است نه ملاک حرام.

بیان اشکال آقای خوئی رحمته الله: احکام شرعیه بر مبنای عدلیه، تابع مصالح و مفساد واقعیه و نفس الامریه هستند و این مصالح و مفساد هستند که مقتضی برای جعل آن احکام هستند **علی نحو** قضایای حقیقیه، و فعلیت احکام تابع فعلیت موضوعاتشان هستند در خارج و علم و جهل، مکلف دخالتی در مرحله جعل و نه در مرحله فعلیت ندارند.

با توجه به آنچه گفته شد، فرمایش مرحوم آقای آخوند رحمته الله تمام نیست که فرمودند: تراحم بین جهات در مقام فعلیت احکام است به این بیان که مؤثر در حکم فعلاً جهت واصله باشد نه غیر آن؛ چون لازمه فرمایش مرحوم آقای آخوند رحمته الله دخالت علم مکلف در فعلیت احکام است و این غیر معقول است؛ چون مستلزم تصویب و انقلاب واقع است، مثلاً اگر مکلف عالم به حرمت مجمع باشد در محل اجتماع و اینکه مشتمل بر مفسده است حرمت فعلیت پیدا می کند و برای وجوب اثری نیست و هرگاه جاهل به حرمت باشد قصوراً و عالم به وجوب باشد مشتمل بر مصلحت است و وجوبش فعلی می شود و حرمت اثری ندارد، و این همان معنای دخالت علم مکلف در فعلیت احکام است، پس تصویب و انقلاب واقع لازم می آید. هیچ کس حتی خود آقای آخوند رحمته الله هم مستلزم به چنین بیانی نیست و لازمه فرمایش ایشان خروج از محل نزاع است؛ چون حرمتی در واقع نیست، پس بحث از اجتماع وجوب و حرمت در مورد اجتماع شود.

بلی احکام عقلیه عملیه مثل **حُسن** و **قُبْح** تابع جهات واصله هستند؛ چون شیء متصف به **حُسن** و یا **قُبْح** در واقع نمی شود بلکه هرگاه مکلف علم به جهت **حُسن** و یا **قُبْح** آن داشته باشد، دلیلش این است که برای حکم عقل به

حُسن و یا قُبْح بجز ادراکش **استحقاق ذم** و یا **مدح** بر فعلی نیست و معلوم است که استحقاق فاعل مدح و یا ذم بر صدور فعلی از وی، فقط در فرض التفاتش به جهت حُسن و یا قُبْح آن فعل است.

لکن در احکام شرعیه چنین نیست؛ چون تابع جهات واقعیه هستند در مقام جعل، بدون دخالت علم و جهل مکلف در آن مقام اصلاً، و در مقام فعلیت هم تابع فعلیت موضوعاتشان و تحقق آنها در خارج هستند، پس علم مکلف هیچ دخالتی در فعلیت حکم ندارد، چنانکه جهل به آن هم مضرّ نیست؛ چون اگر احکام واقعیه تابع جهات واصله باشند تصویب لازم می‌آید و انقلاب در واقع پیش می‌آید و در نتیجه از محل نزاع خارج می‌شود؛ چون در مورد اجتماع دیگر دو حکم نیست تا در جواز و عدم جواز اجتماع بحث شود بلکه یک حکم بیش نیست؛ چون اگر مکلف جاهل به حرمت باشد آن هم با جهل قصوری پس حرمتی در مورد اجتماع واقعاً وجود ندارد بلکه **متمحصن** در وجوب است و یا بالعکس، لکن دانستی که این مبنا فاسد است و آنی که مؤثر است در احکام، جهات واقعیه هستند نه غیر آنها، پس چون مناط حرمت، در مورد اجتماع، اقوی است، چنانکه فرض بحث هم همین است، پس **لا محاله** مناط حرمت مؤثر است و اثری برای مناط وجوب نیست، چه مکلف عالم باشد به حرمت یا جاهل باشد، چه به جهل تقصیری و یا قصوری. در تمام این صور، مجمع، واجب نمی‌باشد.

با توجه به آنچه ملاحظه نمودید، فرمایش مرحوم آقای آخوند رحمته الله علیه در این نقطه هم معنای محصلی ندارد مطابق نظرش در باب اجتماع.

و اما نقطه «رقم ۵»

نقطه پنجم فرمایش مرحوم آقای آخوند رحمته الله علیه نیز فاسد و فسادش از بیان ملاک باب اجتماع و ملاک باب تعارض و ملاک باب تزاحم فهمیده شد. و نیز آنچه را که ایشان به مشهور نسبت داده‌اند که نماز در دار غصبی بنابر قول به امتناع و تقدیم جانب حرمت بر وجوب در صورت جهل به حکم یا موضوع هرگاه جهل قصوری باشد قابل تصدیق نیست؛ چون حکم مشهور به صحت صلاة در مورد اجتماع، بر مبنای جوازی و تعدد مجمع، و از فرمایشات

ایشان استفاده نمی‌شود حکم به صحت صلاة در دار غصبی بنا بر امتناع، و وحدت مجمع، بلکه ایشان بر این مبنا قائل هستند به بطلان صلاة.